

هر پیامبری برای اثبات پیامبری خود معجزه یا معجزاتی داشته است. واژه «معجزه» به معنی: "ناتوان کننده" است. و به معجزات انبیاء به این خاطر معجزه اطلاق شده که "دیگران نمی توانسته اند مانند آن انجام بدهند و شکست می خورده اند. نوع معجزه یا معجزات هر پیامبری به شرایط دوران وی بستگی داشته است. مثلاً دوران حضرت صالح مردم کوه می تراشیده اند و در آن ساختمان می ساخته اند. به این خاطر معجزه وی شکافتن کوه و درآوردن شتر زنده از آن بوده است. دوران حضرت سلیمان عصر آهنگری و ریخته گری بوده است. به این خاطر یکی از معجزات حضرت سلیمان کار با آهن بوده است. وی آهن را بدون اینکه حرارت بدهد ذوب می کرده و بدون اینکه قالب ریزی کند اسباب و وسایل و قطعات ظریف و پیچیده می ساخته است (یعنی با دست آنها را شکل می داده است). موسی در دوران سحر زندگی می کرده است. و معجزات وی متناسب با کار ساحران بوده است. مثلاً چوب را اژدها می کرده یا از زمین چشمه جاری می کرده است. دوران حضرت عیسی عصر پزشکی بوده است. به این خاطر معجزات وی در کادر مسائل پزشکی بوده است. وی نایبنا را با یک لمس بینا می کرده، و بیماری پرسی مادرزادی را با یک لمس شفا می داده، و مرده را زنده می کرده است. دوران حضرت محمد (که بعد از وی نیز شامل می شود) عصر علم و ادبیات بوده است. به این خاطر معجزه وی در زمینه علم و ادبیات بوده است. و اولین واژه ای که بر محمد نازل شده نیز واژه «اِقْرَأْ» بوده است که فعل امر از قرائت است. قرائت در اصل بمعنی: "بترتیب چیدن و پیش رفتن" است. در معنی دوم خود از جمله بمعنی: "خواندن" بکار رفته است (که در خواندن حروف و واژه ها بترتیب چیده می شوند). و قرائت نیز بطور ضمنی و تلسویحی و توضیحی به معنی: "آموختن، مطالعه کن، با سواد شدن"، و مفاهیمی از این قبیل بکار رفته است (چنانکه در زبان فارسی نیز چنین است یعنی وقتی می خواهیم به کسی بگوئیم: با سواد شو، با فرهنگ شو، بیاموز، تحصیل کن، و مواردی از این قبیل، می گوئیم بخوان!). بنابر این اولین واژه ای که به محمد وحی شده نیز مربوط به علم و ادبیات بوده است.

و "معجزه" بودن قرآن به این معنی است که کسی نمی تواند کتابی مانند آن بنویسد. یعنی علومی که در قرآن آمده ارتباطی به سواد خواندن و نوشتن داشتن یا نابغه بودن ندارد، که یک یا چند نفر باسواد یا نابغه بتوانند بنشینند و مانند آن بنویسند، بلکه علوم آن یا تلسکوپی است یا میکروسکوپی، یا برای رسیدن به آنها نیاز به

فرستادن زیر دریائی در اعماق چند کیلومتری اقیانوسها است، یا نیاز به داشتن هواپیما و پرواز نمودن است، و یا سایر دستگاههای دیگر امروزی، و یا نیاز به داشتن انبوهی از اطلاعات علمی امروزی که غالباً با دستگاه و در آزمایشگاهها بدست آمده اند می باشد.

البته کمی از علومی که در رده نظریه پردازیهای بشر است نیز در قرآن وجود دارد که برای تصحیح اندیشه های مسلمانان و دور کردن آنها از نظریه های نادرست آن روز بوده است. ولی باز هم گفته شدن آنها از طرف قرآن و از طرف انسان دقیقاً یکی نیست. مثلاً کسی که گفت زمین به دور خورشید می گردد بر این مبنی این حرف را زد که با تلسکوپ دید که سیاره زهره بدور خورشید می گردد نه بدور زمین. و یا کسی که گفت خشکی های زمین از هم جدا و دور شده بر این مبنی این نظر را داد که نقشه زمین را در دست داشت و دید که قاره ها تقریباً به هم منطبق هستند. ولی قرآن که در سوره ژمر گفته زمین حرکت می کند یا خشکی های زمین از هم دور برده شده، هیچ زمینه ای برای گفتن آن در ۱۴۰۰ سال پیش وجود نداشته است.

فشرده زندگی حضرت محمد(ص)

حضرت محمد(ص) در سال ۵۶۹ یا ۵۷۰ میلادی متولد شده است. پیش از تولد وی پدرش فوت کرده و در شش سالگی نیز مادر وی. ابتدا پدر

بزرگ وی سرپرستی وی را به عهده گرفته و پس از وفات پدر بزرگ وی عموی وی سرپرستی او را بعهده گرفته است. در سنین میان ۹ تا ۱۲ سالگی اولین مسافرت خود با یک کاروان به سوریه انجام داده است. در جوانی شتربانی می کرده و مختصری نیز به تجارت می پرداخته است. بعد پیش یک زن ثروتمند بعنوان کاروان داری کار می کرده و در سن ۲۵ سالگی نیز با وی که ۴۰ سال سن داشته ازدواج کرده است. در چهل سالگی به پیامبری مبعوث شده و پس از ۲۳ سال زندگی پیامبری در گذشته است.

ویژگیهای قرآن

"بترتیب چیدن و پیش رفتن". بعد به خواندن (از روخوانی) اطلاق شده، چون در وضعیت مزبور خواننده حروف و واژه ها را بترتیب می چیند و پیش می رود. قرآن به معنی اسمی به معنی: "خواندنی — از رو خوانی، و به نظم و ترتیب چینی" است. قرآن ۱۴۰۰ سال عمر دارد. در مدت بین ۲۲ الی ۲۳ سال به

محمد(ص) وحی شده است. وقتی محمد(ص) آیه یا آیاتی که نازل می شده اند را بر دیگران می خوانده آنها آنرا بر روی

چیزهای مختلفی که آن زمان برای نوشتن روی آن استفاده می شده می نوشته اند. و برخی نیز آیات را از بر می کرده اند. محل قرار دادن آیات در سوره ها نیز خود محمد(ص) مشخص می کرده است. در زمان محمد(ص) قرآن بصورت یک کتاب که همه آن یکجا جمع بوده باشد وجود نداشته، بلکه دو سال پس از وفات وی برای اولین بار قرآن جمع آوری شده و بصورت یک کتاب در آورده شده است.

از آنجا که محمد(ص) آخرین پیامبر است و پس از وی اسلام گسترش پیدا می کند و مسلمانان در شرایط مختلفی خواهند بود، قرآن با ویژه گیهای پرداخته شده است که بتواند برای همیشه و همه جا مناسب و پاسخگو باشد. ویژگیهای آن از جمله:

- آیات محکم و متشابه داشتن آن است.
- منسوخ شدن آیات آن است.
- تفسیر و تأویل و تبیین شدن آیات آن است.
- راههای متنوعی برای رستگاری ارائه دادن آن است. (که عمدتاً موارد سه گانه هستند).
- حروف و واژه های آن حساب شده و قانونمند بکار برده شده اند. هر کدام از این موارد را بطور فشرده بررسی می کنیم:

آیات محکم و متشابه

آل عمران ۷: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ. فَمَا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ. وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا».

آنها اصل این کتاب می باشند و بقیه متشابه. و اما افرادی که مسائلی در دل دارند همیشه به تشابهات آن استناد می کنند، که برخی از موضع مسئله سازی این کار را می کنند و برخی نیز از موضع ارتباط دادن آیات به مسائل مربوط به آنها! در حالیکه ارتباط آیات با مسائل فقط خدا می داند و اندیشمندی می دانند که می گویند: ما به تمامیت آن ایمان داریم، محکم و متشابه آن همه حرف خداست».

واژه «مُحَكَّم» به معنی: "ثابت، پابرجا، استوار، خلل ناپذیر" و مواردی از این قبیل است. و واژه «مُتَشَابِه»: در لغت در اصل به معنی: "چیزی است که با چیز دیگری همانند نمائی و همگون نمائی می کند" (یعنی همانندیها و همگونیهائی زیادی را با آن دارد). و در معنی دوم خود بطور ضمنی تلویحی به معنی: "چیز مناسب، متناسب، همگون، هم سنخ" و غیره بکار رفته است.

با توجه به معنی واژه های «محکم» و «متشابه»، آیات «محکم» آیات «ثابت» هستند. یعنی: در هر زمان و مکان و شرایطی همچنان بقوت خود باقی هستند. و آیات «متشابه» آیات «مناسب» و متناسب هستند. یعنی: همیشه بقوت خود باقی نیستند بلکه «مناسب و متناسب وضعیت و شرایط خاص فردی، اجتماعی، تاریخی و غیره هستند.

در آیه ۲۰ سوره مزمل در رابطه با نحوه بکارگیری قرآن چنین می خوانیم:

«عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرَضِيٌّ، وَ آخِرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَ آخِرُونَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، فَاقْرَأْ مَا تيسَّرَ مِنْهُ».

«خدا می داند کسانی از شماها مریض خواهند شد، کسانی برای امرار معاش خود در مسافرت خواهند بود و کسانی نیز در راه وی در جنگ خواهند بود. بنابر این آنچه از قرآن مناسب شما است آنرا بگیرد».

مثال برای آیه مشابه:

احزاب ۵۸ - ۶۰: «وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بغيرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا - يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا - لئن لم ينته المنافقون والذين في قلوبهم مرض والمرتجعون في المدينة لئغرینک بهم ثم لا يجاورونک فیها انا قلیلاً».

«و کسانی که به زنان و مردان ایمان آورده برای کار ناکرده زخم زبان

می زنند، مرتکب تهمت زنی و گناه بزدلانه سنگینی می شوند. ای پیامبر! به زنان و دختران خود و زنان مردان ایمان آورده بگو بخشی از جلباب خود را روی خود بکشند. این کار بهترین راه برای شناخته نشدن و از زخم زبان رنجیده نشدن آنها است. خدا مسائل را برای آمرزیدن شدن فعلاً کنار می گذارد و بیش از استحقاق نیز می بخشد. اگر منافقین و کسانی که با مرض دارند و

افراد هرزه شهر نیز دست بردارند به تو امکان برخورد آنها را می دهیم، و پس از آن جز تعداد کمی از آنها همسایه تو نخواهند ماند».

این آیات مربوط به دستشویی رفتن افراد در زمانی بوده که عربها دستشویی را جدا و دور از واحد مسکونی خود درست می کرده اند. وقتی خانواده محمد(ص) و بقیه ایمان آورندگان به دستشویی می رفته اند مخالفین محمد(ص) چنانکه آیه مطرح کرده به ایمان آورندگان تهمت و زخم زبان می زنده اند. (مصدر «اذی» مربوط به آزار دادن با زبان است). آیه به محمد(ص) گفته که به "دختران و زنان خود و زنان ایمان آورندگان" بگویند که بخشی از جلباب خود (جلباب پوششی است که روی پوشش اصلی و رسمی می پوشند و لباس سنتی عربها است. فرق آن با چادر این است که جلباب آستین و دکمه دارد ولی چادر ندارد) را روی صورت خود بیندازند تا شناخته نشوند. و با شناخته نشدن از زخم زبان آزرده نمی شوند. (یعنی اگر کسی روی خود را بپوشاند و دیگران او را در حالیکه نمی شناسند بدگویی کنند، او آزرده نمی شود. چون او می داند که هوچی گرها او را نمی شناسند). و بعد آیه می گویند: خدا غفور رحیم است. غفور یعنی: کسیکه مسئله ای را فعلاً کنار می گذارد تا اینکه بعدها به آن رسیدگی کند. و رحیم یعنی: کسیکه بیش از استحقاق می بخشد. و «غفور رحیم» در آیه یعنی اینکه: خدا فعلاً از کردار کسانی که دختران و زنان پیامبر و زنان ایمان آورندگان را اذیت می کنند صرف نظر می کند تا اگر بعدها آدمهای درستی شدند این عملکردهای آنها را ببخشد. بعد نیز در ادامه می گویند: اگر دست بردارند به محمد(ص) امکان برخورد با آنها داده خواهد داد تا جائی که جز تعداد کمی از آنها بقیه از همسایگی وی بروند.

این آیات آیات متشابه است. یعنی همیشه و همه جا بقوت خود باقی نیستند، بلکه مربوط به شرایطی است که مسلمانان مورد اذیت و آزار و تهمت واقع شوند. (البته اگر مناسبترین راه برخورد با افراد هرزه در آن شرایط همین باشد).

نمونه دیگر برای آیات متشابه:

بقره ۲۰۴ — ۲۰۵: وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجِيبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ — وَإِذَا تَوَلَّىٰ سَعَىٰ فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ.

«در میان مردم افرادی هستند که حرف آنها پیش از رسیدن به حاکمیت چشم انسان را می گیرد، خدا آنچه در دل وی می گذرد را می بیند، او کسی است که هیچ فضا و امکانی را به کسی نخواهد داد — وقتی به حاکمیت می رسد همه فعالیتهای خود در کشور را بر بی عدالتی می گذارد (یعنی برای خود کار می کند) و اقتصاد و انسانها هر دو را نابود می کند».

این آیات مربوط به زمان انتخابات است. در زمان محمد(ص) موضوعیتی نداشته است. پس از محمد(ص) تا به امروز نیز جز گهگاهی در مدت کوتاهی، اساساً موضوعیت پیدا نکرده است. امروزه نیز در میان مسلمانان موضوعیتی ندارد.

هرگاه جایی انتخابات شد وقت بکار گرفتن این آیات است. و منظور آیات نرفتن دنبال شعر شعار افراد و بلکه مراجعه نمودن به عملکرد و کارنامه آنها و مواردی از این قبیل است. آیات اینچنینی که مربوط به شرایط خاصی است آیات متشابه است.

مثال برای آیه محکم:

بقره ۱۸۴: «أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَّرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ».

«روزه در روزهای مشخصی است. اگر کسی از شما در آن روزها مریض بود یا در مسافرت، روزهای دیگری را روزه بگیرد. کسانی که از روزه گرفتن رنج می برند، بجای روزه گرفتن فرد بینوائی را غذا بدهند. اگر کسی نفرت بیشتری را غذا بدهد برای خود خوبی بیشتر کرده. و روزه گرفتن شما وقتی آنرا بشناسید آنرا بنفع خود خواهید دید».

این آیه از آیات «مُحَكَّم» است. یعنی: ماه رمضان در هر زمان و مکان و شرایطی که واقع شود، این آیه بقوت خود باقی است. هر که بتواند روزه بگیرد روزه می گیرد و هر که مریض باشد یا در مسافرت، روزهای دیگری (پس از ماه رمضان) روزه می گیرد و هر که از روزه گرفتن رنج می برد بجای روزه گرفتن فرد بینوائی (یا اگر خواست بینوایان بیشتری را) غذا می دهد.

آیات منسوخ

بقره ۱۰۶: «مَا نَسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا. أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ».

«آیه ای را منسوخ یا فراموش نمی کنیم مگر اینکه بهتر از آن یا مانند آن را میآوریم».

واژه «نَسَخ» به معنی: "از دور استفاده خارج نمودن و کنار گذاشتن" است. و «منسوخ» به معنی: "از دور استفاده خارج شده و کنار گذاشته شده" است. قرآن آیاتی دارد که مربوط به وضعیت یا دوران خاصی است و پس از عبور از آن وضعیت دیگر اعتبار و موضوعیت خود را از دست می دهند و مطلقاً بکار گرفته نمی شوند. این آیات آیات «منسوخ» (یعنی: آیات از دور استفاده خارج شده) نامیده می شوند. مانند:

نساء ۴۳: « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ ».

«کسانیکه ایمان دارید! وقتی که مست هستید به نماز خواندن نزدیک نشوید تا وقتیکه بدانید (در نماز) چه می گوئید».

این آیه با آیه ۹۰ سوره مائده منسوخ شده: « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ».

در جاهای دیگر نیز به تحریم مشروب اشاره شده از جمله در آخر آیه بعدی آیه مزبور گفته: فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ = آیا می خواهید از آن دست بردارید (یعنی از آن دست بردارید).

("فراموش کردن" آیه ای به معنی: "رها کردن آن تا بکارگیری مجدد آن در شرایط مشابه بعدی" است. ولی "نسخ نمودن" آیه به معنی: "مطلق کنار گذاشتن آن برای همیشه" است).

چرا قرآن آیات محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ دارد؟

پاسخ روشن است. محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ خاص قرآن نیست. به هر چیزی که ما در جهان و در زندگی نگاه کنیم بنوعی و بنحوی و در رابطه ای ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه دارند. مثلاً وقتی ما به کلاس دوم دبستان می رویم. کلاس اول توسط کلاس دوم منسوخ می شود. و این به این معنی نیست که به کلاس اول رفتن چیز بی خود یا اشتباه بوده است.

همینطور در رابطه با پوشاکها و ابزارهایی که استفاده می کنیم، یا روند و فرایند رشد و شکل گیری پدیده ها، و همینطور مسائل سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و غیره، همه و همه محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ دارند.

تفسیر

واژه «تفسیر» به معنی: "روشن نمودن چیز ناروشن" است. مثلاً وقتی بیمار به پزشک مراجعه میکند و مشکل خود را به پزشک می گوید، کاری که پزشک می کند (یعنی معاینه و آزمایشاتی که برای روشن و مشخص نمودن نوع و دلیل ناراحتی بیمار انجام می دهد) تفسیر است.

تفسیر نمودن قرآن نیز به همین ترتیب است. یعنی قرآن از نظر معنی آیات ناروشن دارد که باید روشن کرده شوند. مثال:

« وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ = و برای شما شنوائی و بینائیها قرار داد » (سجده ۹).

در این آیه واژه «سمع (شنوائی)» مفرد آمده و واژه «ابصار (بینائیها)» جمع آمده است. مفرد بودن شنوائی و جمع بودن بینائی "مقوله

ناروشنی است و باید آنرا روشن کرد. روشن نمودن آن تفسیر نمودن آن است. مثال دیگر:

فصلت ۳۷: «لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ وَاسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ».

«نه به خورشید و نه ماه هیچکدام سجده نکنید بلکه برای کسی سجده کنید که آنها را آفریده است».

در این آیه یک نکته ناروشن وجود دارد و آن این است که در زبان عربی ضمیر برای مفرد (یک چیز) و برای مثنی (دو چیز) و برای جمع (سه چیز به بالا) صرف می شود. در حالیکه آیه از ماه و خورشید که دو چیز هستند صحبت می کند ولی بجای ضمیر مناسب آنها که ضمیر دوتائی «هُمَا» به معنی آندو باشد ضمیر جمع «هُنَّ» بمعنی «آنها» بکار برده؛ یعنی گفته «ماهها و خورشیدها» را آفرید! این موضوع روشن نیست و نیاز به روشن شدن دارد. روشن نمودن آن تفسیر نمودن آنست. تفسیر قرآن اساساً مربوط به معانی واژه ها و جملات و دستور و زبان و ادبیات می شود. و از این فراتر نمی رود.

تأویل

«تأویل» در اصل به معنی: "برگشتن یا برگرداندن چیزی بجای خودش یا بحالت خودش یا به اصل خودش" و مواردی از این قبیل است. تأویل نمودن آیات قرآن نیز به معنی: برگرداندن آنها به اصل خودشان است. یعنی: ربط دادن آنها به مسائل و وضعیتها و واقعیتهای مربوط به آنها است. مثال:

انفطار ۳: «وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ» = و وقتی دریاها طغیان کنند».

تکویر ۶: «وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ» = «و وقتی دریاها بغلیان آمده و تبخیر شوند».

این دو آیه مربوط به دریاها مربوط به چه زمان و شرایطی است؟ یعنی: چه وقت آب آنها زیاد می شود و وارد خشکی و شهرهای ساحلی می شوند؟ و چه وقت بجوش می آیند و تبخیر می شوند؟

وقتی ما زمان و موضوعیت این آیه ها را پیدا کنیم و آنها را در مجموعه رخدادهای مربوط به طبیعت در جای خود قرار دهیم آنها را تأویل کرده ایم!

تأویل قرآن اساساً مربوط به مسائل علمی میشود. که شامل علوم طبیعی و سیاسی و اجتماعی و تاریخی و غیره همه میشود. (و تفسیر چنانکه گفتیم مربوط به معنی واژه و جمله و دستور و زبان و کلاً ادبیات میشود).

تبیین

«تبیین» بمعنی: باز و بررسی نمودن چیز کلی، پرداختن به جزئیات یک چیز کلی، و مفاهیمی از این قبیل است. و عمل تبیین در رابطه های مختلف به شیوه های گوناگون صورت می گیرد. مثلاً وقتی دولت در بودجه خود یک میلیارد تومان به وزارت آموزش و پرورش اختصاص می دهد، این یک چیز کلی است. بعد وزارت آموزش و پرورش این یک میلیارد را باز و بررسی و برنامه ریزی میکند. مثلاً می گوید اینقدر آموزگار داریم، اینقدر امکانات آموزشی نیاز داریم، اینقدر هزینه فلان چیز خواهد شد و الی آخر. این نوعی «تبیین» است.

قرآن نیز آیاتی دارد که یک چیز کلی هستند. و در هر زمانی اسلام شناسانی که در زمینه حقوقی و قانونگذاری کار میکنند می بایست آنها را تبیین کنند. مثلاً قرآن می گوید دست دزد را قطع کنید ولی میزان و مبلغ مورد دزدی را تعیین نمی کند. در هر زمانی با توجه به مسائل سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و ماهیت نظام حاکم و غیره، مبلغ و میزان دزدی که در حد قطع نمودن دست دزد بشود از طرف قانونگذاران اسلام شناس تعیین می شود.

موارد مختلف برای رستگار شدن

از آنجا که مسلمانان در شرایط مختلفی خواهند زیست و مسائل و شرایط مختلف فکری، اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و غیره خواهند داشت، قرآن برای رستگار شدن موارد متنوعی که عمده‌تاً موارد سه گانه هستند را ارائه داده تا هر کسی به فراخور وضعیت خود بتواند رویه مناسب خود را برای رستگار شدن در پیش بگیرد. از جمله:

بقره ۳-۵: «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ — وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ — أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ».

«کسانیکه "در جائیکه کسی نیست" بخدا ایمان دارند و نماز را پایدار می دارند و از درآمد خود انفاق می کنند — و کسانیکه به آنچه بر تو نازل شده و آنچه پیش از تو نازل شده ایمان دارند و به آخرت یقین — آنها بر هدایت پروردگار خود هستند و آنها رستگار خواهند شد».

لقمان ۴-۵: « الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ — أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ».

«کسانیکه نماز خود را پایدار می دارند و مازاد بر نیاز و هزینه و مصرف خود را می دهند و به آخرت یقین دارند، آنها بر هدایت پروردگار خود هستند و آنها رستگار خواهند شد.»

آل عمران ۱۰۴: « وَتَتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ».

«از شما کسانی باشند که دیگران را به اسلام دعوت کنند و به انجام خوبیها و دست کشیدن از بدیها سفارش بدهند. آنها رستگار خواهند شد.»

ذاریات ۱۲ — ۱۹: « كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ — وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ — وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ ».

« اوقات کمی از شب می خوابیدند — و بامدادان آموزش می طلبیدند — و از مال خود همیشه به کسانی که کمک می خواستند و کسانی که کسی نداشتند کمک می کردند.»

(این آیات از کسانی صحبت می کنند که روز رستاخیز رستگار شده اند، و بعنوان متقین از آنها یاد شده).

آل عمران ۱۳۴ — ۱۳۵: « الَّذِينَ يَنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ — وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ اللَّهُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ ».

« کسانی که در شرایط نامناسب بدنی و مالی خود انفاق می کنند، و علی رغم داشتن توان خشم خود را فرو می نشانند، و مردم را می بخشند. و خدا افرادی که بیش از آنچه به آنها خوبی شده خوبی میکنند را دوست دارد — و کسانی که وقتی مرتکب موردی از فحشاء میشوند یا به خود ستمی می کنند خدا را یاد می کنند و بیدرتگ آموزش می طلبند. که کسی غیر از خدا نیز نیست که

بخواهد گناهان را ببخشد. و در صورت آگاه بودن از (بد بودن) آنچه انجام داده اند سعی نمی کنند که (برای دیگران) استدلال بیاورند.»

در آیه اول سه مورد "انفاق نمودن"، "فرو خوردن خشم در زمانی که فرد توان پاسخ دادن دارد" و "بخشیدن مردم" برای رستگار شدن مطرح شده، و در آیه بعدی نیز سه مورد "یاد خدا پس از گناه یا ستم"، "آموزش

خواستن" و "بهاه جوئی نمودن برای کرده بد خود" مطرح کرده است. و در آیه پس از آن گفته که اینها رستگار خواهند شد.

هر کسی که یکی از آیاتی که دیدیم را در زندگی خود بکار بگیرد رستگار می شود و به بهشت می رود. البته رستگار شدن و در بهشت بودن سلسله مراتبی دارد. بالاترین آنها به گفته قرآن از جمله کسانی هستند که با زندگی و دارائی خود در راه خدا مبارزه می کنند. و کسانی که پیشتاز هستند.

حروف و واژه های قرآن حساب شده و قانونمند بکار برده شده اند

قرآن از نظر بکارگیری واژه ها و حروف و حتی تعداد آنها خیلی دقیق و حساب شده است. از جمله:

۱— وقتی در آغاز سوره از قرآن بنام «قرآن» نام می برد، در آن سوره واژه «قرآن» بیش از واژه «کتاب» بکار رفته. و وقتی در آغاز سوره از قرآن بنام «کتاب» نام می برد در آن سوره واژه «کتاب» بیش از واژه قرآن بکار رفته. و چنانچه در آغاز سوره از قرآن بنام «کتاب» و «قرآن» هر دو یاد می کند در آن سوره واژه های «کتاب و قرآن» بطور مساوی و یا تقریباً مساوی بکار رفته اند. مثال: — در آغاز سوره بقره می گوید: ذَٰلِكَ الْكِتَابُ. در این سوره واژه «کتاب» و مشتقات آن ۴۷ بار آمده در حالیکه واژه «قرآن» و مشتقات آن فقط یک بار آمده است. در جمله: شهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن.

— در آغاز سوره طه می گوید: ما انزلنا علیک القرآن لتشقی. در این سوره واژه «قرآن» سه بار آمده و واژه «کتاب» یک بار.
— در آغاز سوره نمل می گوید: تلک آیات القرآن و کتاب مبین. در این سوره واژه «قرآن» چهار بار آمده و واژه «کتاب» ۵ بار. (وقتی «کتاب» و «قرآن» با واژه «مبین» می آیند، آنکه با واژه «مبین» آمده در سوره بیشتر بکار رفته است).

۲— خط مشی و رویه ای که در اسلام برای مسلمانان تعیین و پیشنهاد شده «صراط مستقیم» است. «صراط مستقیم» راه و رویه بینابینی، میانی، متوازن، متعارف، معتدل، میانه روانه و مواردی از این قبیل است. یعنی مثلاً اینکه فرد نه باید ستم کند و نه ستم پدیدرد — نه مصرفی و تجملاتی زندگی کند و نه همه دار و ندار خود را انفاق کند و در تنگدستی زندگی کند — نه دنیا را رها کند و به

آخرت بچسبد و نه آخرت را رها کند و به دنیا بچسبد بلکه آنها را پنجاه پنجاه بگیرد — همینطور در رابطه با پوشش و سایر مسائل دیگر. همه مسائل آن در موضع و وضعیت میانی و بینایی است. در همین رابطه خود قرآن نیز راه و رویه «صراط مستقیم» را در پیش گرفته است. مثلاً: واژه «دنیا» و «آخرت» را هر کدام ۱۱۵ بار بکار برده است.

۳— در اسلام بالاترین ارزش خدا است. در همین رابطه بیشترین اسمی که در قرآن بکار برده شده واژه «الله» است که ۲۷۰۲ بار بکار رفته. و پس از واژه «الله» واژه «رب» که از صفات خداوند است بیشترین واژه ای است که در قرآن بکار رفته است که تعداد آن ۹۸۰ بار است.

۴— واژه بَحْر به معنی دریا ۴۱ بار در قرآن بکار رفته و واژه بَرّ به معنی خشکی ۱۲ بار. عدد «۱۲» ۲۹ درصد عدد «۴۱» است. خشکی سطح زمین نیز ۲۹ درصد است و ۷۱ درصد بقیه آن آب است. ۵— واژه یوم بمعنی روز ۳۶۵ بار بکار رفته که به تعداد روزهای سال است (البته سال ۳۶۵ روز و ربع است ولی عدد ۳۶۵ نزدیکترین عدد ممکن برای آنست). در جمع و مثنای خود ۳۰ بار بکار رفته که به تعداد روزهای ماه است. و واژه ماه ۱۲ بار بکار رفته که به تعداد ماه های سال است.

مواردی از گفته های مخالفین در رابطه با قرآن

- محمد قرآن را خود در آورده. (از جمله در سوره یونس آیه ۱۰).
- محمد دیوانه است. (از جمله در سوره قلم آیه ۵۱).
- قرآن افسانه های پیشینیان است. (از جمله در سوره فرقان آیه ۵).
- محمد سحر زده شده است. (از جمله در سوره بنی اسرائیل آیه ۴۷).

مواردی از پاسخ قرآن به مخالفین

— بقره ۲۳: اگر استلالهای لازم مبنی بر حرف خدا بودن قرآن را نمی بینید سوره ای مانند سوره های آن بیاورید.

— احقاف ۴: «أَنْتُونِي بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا أَوْ أَثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»!

«اگر واقعا فکر می کنید که این کتاب حرف خدا نیست، کتابی پیش این (قرآن) را بیاورید که گفته های قرآن در آن باشد! یا ردی از علمی که علوم قرآن بتواند از آن گرفته شده باشد!»

— بنی اسرائیل ۸۸: «قُلْ لَّئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً».

«به آنها بگو: اگر انس و جن همدست شوند که کتابی مانند قرآن بنویسند نخواهند توانست، حتی اگر نسل به نسل نیز این کار را ادامه بدهند».

مجاز

در دستور زبان مقوله ای وجود دارد بنام مجاز. از آنجا که برخی از مسائل مطرح شده در آیات جنبه مجازی دارند، برای جلوگیری از تکرار بحث مجاز در اینجا با آن آشنا می شویم:

بحث مجاز اینست که می توان واژه ای را بجای واژه دیگر، یا جمله ای را بجای جمله دیگر، و یا شبه جمله ای را بجای شبه جمله ای دیگر بکار گرفت در صورتی که نوعی رابطه و نسبتی میان آنها وجود داشته باشد. مثلاً رابطه علت و معلولی داشته باشند، یا لازم و ملزوم همدیگر باشند، یا شامل همدیگر بشوند، یا جزئی از هم باشند و غیره. یکی از مباحث این مبحث هم اینست که "می توان به جای گفتن خود کاری که انجام می شود نتیجه آن را گفت". مانند:

«نان» می پزم. بجای «خمیر» می پزم.

جام «شفا» نوشیدم. بجای جام «دوا» نوشیدم.

«سیب» کاشتم. بجای «تخم سیب» یا «درخت سیب» کاشتم.

ساعت ۱۲ «پرواز می کنیم». بجای ساعت ۱۲ «هواپیما پرواز می کند».

«زمین» سبز شد. بجای «گیاه» سبز شد.

در همین چهار چوب آیاتی هستند که بجای «انجام خود کار»، «نتیجه» آن را گفته اند. مانند آیه ۴۵ سوره فرقان که میگوید: خدا «گرما» را کشید و دور برد. که منظور از آن: کشیدن و دور بردن "زمین" است که نتیجه آن دور بردن گرما است.

یکی دیگر از مباحث مبحث مجاز اینست که بجای گفتن محتوی می توان دربرگیرنده را گفت. مانند:

«دادگاه» رأی خود را صادر کرد. بجای «قاضی» رأی خود را صادر کرد.

«کشور» ما پیروز شد. بجای «تیم» ما پیروز شد.

در همین چهارچوب آیاتی هستند که در برگیرنده را بجای محتوی مطرح می کنند. مانند آیه ۴۷ سوره ذاریات که میگوید: و فضا را، ما آنرا با نیروی ویژه بنا کردیم، و این ما هستیم که آنرا پیوسته گسترش می دهیم». که منظور از "بنا کردن" و "گسترش دادن" فضا، بنا کردن و گسترش

دادنِ محتوای آن یعنی: جرم و انرژی آنست. یعنی دور بردن کهکشانش از همدیگر.

یا مثلاً در سوره رحمن آیه ۷ می گوید: «وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ = فضای در دسترس را بلند کرد و در آن تعادل ایجاد نمود».

که در این آیه منظور از " فضای در دسترس " "محتوای فضای در دسترس " است. یعنی سیارات منظومه شمسی. (الف و لام در واژه السماء، الف و لام عهد ذهنی است، که سماء را بمعنی سمائی می کند که ذهن شنوده با آن آشنائی قبلی دارد. یعنی فضای منظومه شمسی).

